

درس ۱۷

از روی دو خطِ آخرِ درس «صدای موج» یک بار بنویس.

سلام،
روز به خیر!



کلمه‌ها را به طور مناسب به هم وصل کن و بنویس.



مسواک = صاف
آب = زمستان
صدای = پرندگان
فصل = مخصوص



بِهَنه!



برای تصویر، یک جمله بساز.



علوی

۶ برای هر کلمه، یک کلمه‌ی دیگر با ا ربط، یا ی میانجی، بنویس.

..... قصه
..... فصل
..... آسان
..... مخصوص

۷ با کلمه‌های درهم ریخته جمله بساز.

را - صابون - دست - می‌شوید - صورت - و - صابر - با - خود.

کلاس - صف - می‌شوند - وارد - دانش‌آموزان - با.

۸ در جاهای خالی کلمه‌ی مناسب بنویس.

صادق از روی بلند شد.

مادر گرفت که امروز به بازار برود.

پدر هر شب یک قشنگ برای من می‌خواند.

تصمیم

قصه

صندلی

۹ اعداد زیر را به حروف بنویس.

۲۸	۰	۶۳	۱۰۰	۳۵

۱۰ ماه‌های فصل بهار را بنویس.



الگوهای زیر را ادامه بده و نشان بده که هر کدام چند تا چند زیاد شده است.

۶ - ۹ - ۱۲ - - - -
 +○ +○

۲۷ - ۲۹ - ۳۱ - - - -
 +○ +○

۴۰ - ۴۵ - ۵۰ - - - -
 +○ +○

۲۰ - ۳۰ - ۴۰ - - - -
 +○ +○

12 زمانی را که هر ساعت نشان می دهد بنویس.



ساعت است.



ساعت است.



ساعت است.



زمان بین و است.



زمان بین و است.



زمان بین و است.



- دانش آموز بتواند رابطه‌ی بین الگوهای عددی را کشف و آن‌ها را ادامه دهد.
- دانش آموز بتواند ساعت کامل و بین دو زمان را بخواند.



ص ص

صدای موج



جدول ترکیب	آ آ	آ	او و	ای ی ای	ا ه	ا
ص ص	صا	صد	صو	صیا	صه	صد

صَدَف - صابون - صِدَا - مَخْصُوص - صَاف - فَصَل - صَفَر - قِصَّة - صَوْرَت
 صَوْرَتِي - قُرْص - قَصَاب - صَنْدُوق - صَنْدُوقِچَه - صَنْدَلِي - تَصْوِير - مَنصُور
 صَيْمِي - تَصْمِيم - قَاصِدْكَ - فَاصِلَه - اِصْفَهان - نِصْف - صَبْر - شَخْصِيَّت - صَد
 صَلَوَات - صَدَمَه - صَدَايِ مَوْجِ آب - صَدْفِ سَفِيد - فَصَلِ بَهَار - قِصَّةِي مَادَرِ بَزْرُگ
 صَوْرَتِ مَادَرَم - قُرْصِ مَاه - صَنْدُوقِچَهِي قَدِيمِي - تَصْوِيرِ كِتَاب - فَاصِلَهِي زِيَاد
 صابون مخصوص



متن روان‌خوانی را با دقت بخوان و با توجه به آن، به سؤال‌ها جواب بده.



فصل بهار بود. آسمان صاف بود. صدای امواج دریا از کنار قصر شنیده می‌شود.

فاصله‌ی قصر تا دریا صد متر بود.

صدف روی صندلی نشسته بود و کتاب قصه‌ی چهار فصل را می‌خواند.

صدف، نصف کتاب را خوانده بود که ناگهان به یاد صورت زیبای مادر بزرگ افتاد.

مادر بزرگ صدف، زن بسیار مهربان و دلسوزی بود. صورت او مانند قرص ماه بود. صدف دلش

برای مادر بزرگ تنگ شده بود.

تصمیم گرفت به سراغ صندوقچه قدیمی و مخصوص مادر بزرگ برود.

در آن صندوقچه صابونی صورتی رنگ پیدا کرد که مخصوص مادر بزرگ بود.

مادر بزرگ همیشه بوی آن صابون خوش بو را می‌داد.

یک گردنبند با مرواریدهای صورتی رنگ را دید که مادر بزرگ همیشه به گردن خود می‌انداخت.

چادر نماز مادر بزرگ را پیدا کرد و تصمیم گرفت برای مادر بزرگ نماز بخواند.

صدف مادر بزرگ خود را خیلی دوست داشت.

